

بقلم : آقای مجید اوحدی یکتا

سروش اصفهانی (۱)



در اوایل قرن سیزدهم در يك خانواده کشاورز و فقیر در محله فروشان سده اصفهان که اکنون همایون شهر نامیده میشود مولودی پا بعرضه وجود گذاشت

۱- این مقاله ابتدا در سال ۱۳۲۴ شمسی در انجمن ادبی کمال با حضور عده از فضیای اصفهای قرائت شد و اخیراً هم با تجدید نظرهایی در انجمن فرهنگی ایران و آمریکا (بنا بدعوت اولیای انجمن) اصفهان خوانده شد و مورد توجه قرار گرفت .

که بعد ها یکی از ستارگان قدر اول آسمان شعر و ادب ایران گردید. این مولود میرزا محمد علیخان سروش اصفهانی بود که موضوع این مقاله قرار دارد.

قبل از آنکه بشرح احوال این شاعر عالیقدر ایران پردازیم بد نیست چند قرن بعقب برگردیم و تحولی که در شعر و ادب ایران ایجاد شد و منجر بظهور شعرائی همچون سروش گردید بطور اختصار بیان کنیم.

بعد از حمله چنگیز و اعقاب او که همه چیز کشور ما از دست رفت کار شعر و شاعری هم بانحطاط و نیستی گرائید و دفتر شعر با دیوان حافظ شیرازی بسته شد و اگرچه يك قرن بعد از حافظ در زمان سلطنت سلطان حسین میرزا بايقرا و وزیر دانشمند او امیر علیشر نوائی اندك تحرکی بوجود آمد و با ظهور جامی در قرن نهم نیروی تازه بدست آورد اما دوره جامی نیز بسیار کوتاه بود و چندان دوامی نداشت تا نوبت بسلسله صفویه رسید.

پادشاهان صفوی با آنکه در ترویج صنعت هنر ایران کوشش فراوان نمودند اما توجهی بشعر و ادب نداشتند و این مسأله سبب شد که شعرای اینعهد رهسپار دیار هند شدند و هنر خود را بدربار سلاطین گورکانی عرضه کردند.

پیشوایان آنها ابوطالب حکیم اصفهانی و محمدعلی صائب تبریزی است که باید آنها را مبتکر و یامروج سبک هندی بشمار آورد - سبک هنری در اینعهد رو بکمال گذاشت اما رفته رفته شعرا بقدری در نازک خیالی و استعمال کلمات معقد و مضامین پیچ در پیچ افراط کردند که فن شعر به لغز گوئی و معماسرائی تبدیل شد و در اواخر عهد صفویه و دوره نادری کار با بتذال کشید - تذکره هائی که در اینعهد برشته تحریر آمده گواهی زنده بر صدق این مدعا است.

در زمان کریمخان زند جمعی از گویندگان اصفهان برهبری سید علی مشتاق در پی چاره جوئی برآمدند و انجمنی تشکیل دادند و با کوشش آنها دوباره

سبک حافظ و سعدی در غزل و شیوه شعرای خراسانی و ترکستانی در قصیده تجدید شد .

مؤسسين اين انجمن غير از مشتاق، سيدعبدالباقي طبيب اصفهانی - لطفعلیخان آذر بیگدلی - راهب اصفهانی، محمدعلی عاشق و میرزا نصیر اصفهانی و صهبای قمی بودند و تربیت یافتگان انجمن مشتاق حاجی سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی، ملاحسین رفیق اصفهانی و گروهی دیگر هستند . سید محمد سحاب شاگرد و پسر هاتف اصفهانی و فتحعلیخان صبا ملك الشعراء از شاگردان آن مکتب بشمار میروند .

اثر این نهضت ادبی که در نیمه دوم قرن ۱۲ هجری یعنی در زمان کریمخان زند آغاز شده بود در قرن سیزدهم مصادف با عهد قاجار بثمر رسید و ستارگان فروزانی مانند فتحعلیخان صبا - سید محمد حسین مجمر، صهبا، نشاط اصفهانی، وصال و قآنی شیرازی و محمد علیخان سروش درخشیدن گرفت و سبک کهن اساتید سلف تجدید شد و باوج قدرت خود رسید .

تاریخ تولد سروش مانند غالب شعرای ایران بتحقیق معلوم نیست ولی ظاهراً حدود سال ۱۲۲۹ هجری متولد شد و در سن ۵۶ سالی در سال ۱۲۸۵ وفات کرد و جنازه او از تهران بقم انتقال یافت (۱) .

۱- مرحوم حاج میرزا ابراهیم طوسی خراسانی منخلص به مشتری که سمت شاگردی سروش را داشته و اشعارش را رونویس و جمع آوری میکرده مینویسد سروش در سن ۵۶ سالگی وفات کرده و تاریخ وفاتش را عموماً ۱۲۸۵ هجری ضبط کرده اند از اینرو ولادتش در سال ۱۲۲۹ اتفاق افتاده است .

مرحوم میرزا طاهر اصفهانی مؤلف گنج شایگان مینویسد در سال ۱۲۴۴ رأی سپاهان نمود و روی آرزوی بخانه خویش آوردم چندی بعد از ورود هنگام ایاب و بقیه در صفحه بعد

پدرش قنبر علی نام داشته و از طریق دهقنت و کشاورزی امرار معاش میکرده اما سروش نسب خود را بامیر نجم ثانی میرساند و میگوید نیاکان من پیشکاران ملوک بوده اند آنجا که گوید :

بقیه از صفحه قبل

و ذهاب فصحا از شیخ و شاب اصحاب و نیک و بد آن بلد شنیدم که چهارده ساله جوانی محمد علی نام که چون مه چارده از حسن تمام و متخلص است بسروش از فروشان روی شهر آورده و از چهر زیبا و طبع غرا فتنه دهر گشته حقیر چندان دیدار ویرا شایق گشت که همان شوق همه کار ویرا عایق آمد تا بالاخره با یکی از دو نفر از اهل فضل بمدرسه که منزل او بود شتافتم و از دیدار رخسار و استماع اشعار او حیرت برحیرت میافزود. بنا براین در سال ۱۲۴۴ که تاریخ مسافرت میرزا طاهر باصفهان است سروش ۱۴ ساله مینموده بدینقرار تولدش در سال ۱۲۳۰ هجری باید باشد که باقول مشتری یکسال اختلاف دارد اما چون منظور او تعیین سن حقیقی سروش نبوده و تطبیق و تشبیه ۱۴ سالگی بماه تمام از نظر عبارت پردازی است قول او در این باب مستند نمیتواند بود و سخن مشتری بصواب نزدیکتر است.

آقای جلال الدین همایی در مقدمه دیوان سروش مرقوم داشته اند که تولد او بسال ۱۲۲۸ بوده و در سن ۵۷ سالگی وفات یافته و گویا در این باره بیکی از اشعار سروش استناد فرموده اند آنجا که گوید :

سپهرم دو ده سال بر سرگذشته کنون کاین قصیده نویسم بدفتر

سروش این چکامه را در ۱۲۴۸ سروده و بدینقرار تولد او ۱۲۲۸ میشود و حال اینکه اولاً قول مشتری که شاگرد او بوده بصراحت مینویسد در سن ۵۶ سالگی فوت کرد ثانیاً ذکر این قبیل سنوآت در اشعار دلیل تاریخی نیست زیرا قصد دیگری در میان مطلب دارند و اگر ۱۹ ساله و یا ۲۱ ساله هم بود شعر مزبور را باز بهمین نحو میسروده بعلاوه فرضاً که هنگام سرودن قصیده بیست ساله بوده باز تاریخ ولادتش ۱۲۲۹ میتواند باشد زیرا وقتی مبدأ حساب را ۱۲۲۹ قرار دهیم سال ۱۲۴۸ آغاز بیستمین سال حیات او بشمار خواهد آمد.

اگرچه خود نیم اکنون ز جمله اعیان

ولی نیای من اندر شمار اعیان بود

مرا نیاکان بودند پیشکار ملوک

کشان نگاشته با لاجورد ایوان بود

ز گشت دوران لابد پدرم دهقان گشت

که این نتیجه مراوراز گشت دوران بود

مرا نگه کن و در پارسی عبارت من

بدین نگاه مکن که پدرم دهقان بود (۱)

سروش در کودکی از نعمت وجود پدر محروم میشود و پس از فوت پدر

برادرانش با او بنای ناسازگاری را گذاشته و بقر و غضب ویرا از خانه پدری

بیرون کردند ناچار رو به شهر آورد و براهنمائی بعضی از ارباب ذوق بمحضر آیت الله

بزرگوار حجة الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی رشتی راه یافت . سروش قصیده

با این مطلع بمدح او پرداخت :

بر سپهر قدر دیدم برج دین گشته اعیان *الاعیان فرنگی*

و ندر آن دیدم فروزان اختری خورشیدسان

و این اولین چکامه‌ای بود که پس از ورود باصفهان ساخت و در آنموقع از

خط و سواد هیچ بهره نداشته است .

۱ - آقای همائی در مقدمه دیوان سروش بنقل از تذکره مآثر الباقریه مرقوم

فرموده‌اند پدرش بشغل قصایی روزگار میگذرانده اما معلوم نیست که اگر قول شاعر در

تعیین چگونگی احوال خود مستند تواند بود چگونه در اینمورد قول صاحب تذکره مآثر

الباقریه معتبر شناخته شده و شعر سروش با صراحتی که دارد و میگوید پدرم دهقان بود و

نیاکان من پیشکار ملوک الی آخر نادیده گرفته شده است !؟

مرحوم سید که یکی از مراجع مهم تقلید شیعه بود نه تنها در ترویج علم دین سعی وافی داشت بلکه نسبت بشعرا، و اهل ادب نیز با نظرات الثقات مینگریست و از تشویق آنان دقیقه فروگذار نمیکرد از اینرو سروش را که جوانی با استعداد بود در ظل حمایت خود گرفت و بتزبیت او همت گماشت.

سروش در مدرسه بید آباد اصفهان بتحصیل پرداخت و رفته رفته سواد خواندن و نوشتن پارسی را بیاموخت اما صیت شهرت او در سخن مایه حسد و بغض کینه توزان شد و کم کم تیرسعایت آنان بهدفع نزدیک شد تا نظر مرحوم سید نسبت بسروش منحرف گردید تا آنجا که مورد تکفیر واقع شد و ناگزیر بترك یار و دیار گشت.

سروش در این باب گوید:

مرا حسودان برخاستند از چپ و راست

از این قبل که همه کار من بسامان بود

مطیع دیوم خواندند نزد عالم شهر

خدای داند و پیغمبرش که بهتان بود

در سال ۱۲۴۷ از اصفهان به جرفادقان رفت و پس از اندک توقفی به دارالخلافه تهران رهسپار شد.

هنگامیکه به تهران آمد یعنی در سال ۱۲۴۸ نایب السلطنه عباس میرزا از انتظام امور خراسان فارغ البال شده بود سروش قصیده مشتمل بر ۱۵۰ بیت ساخته و مورد توجه شاهزاده قرار میگردد شاهزاده ویرا بچهار بدره زر سرافراز نمود. چند بیت از آن قصیده اینست:

باقبال شاهنشاه دادگستر

بتوفیق یزدان و تأیید اختر

ولیعهد فتحعلیشاه غازی ابوالنصر عباس شاه مظفر
یکی لشگر آراست سوی خراسان چوموچی که خیزد ز دریای اخضر

سروش دو سال در تهران ماند و سپس در مصاحبت محمد محسن میرزا سلطانی به تبریز رهسپار گردید و تا سال ۱۲۵۱ که ناصرالدین میرزا بولیعهدی در تبریز مستقر شد از مخصوصان دربار وی بود و قرب و منزلتی بدست آورد - اقامت او در تبریز ۱۴ سال کشید و در التزام رکاب ناصرالدینشاه در سال ۱۲۶۴ بتهران مراجعت کرد و قصیده تهنیت جلوس را با این مطلع در حضور پادشاه فرو خواند :

بخت شاهی بنشست شاه نیک اقبال

خجسته طالع و فرخنده روز و فرخ فال

سروش از آن پس در جشنها و اعیاد رسمی قصیده سلام میخواند و بصلات و جوائز شاهانه سرافراز و دلگرم بود. از جمله هنگامی که سرخان خیمه در جنگ خوارزم بتهران فرستاده شد جشنی برپا گردید سروش قصیده بس غرا برداخت و بیست هزار اشرفی طلا بعنوان صله دریافت کرد. چند بیت قصیده این است :

افسر خوارزمشه که بود بکیوان با سرآمد در این مبارک ایوان
از پی کوشش کشیده بود سپاهی بیش ز برگ درخت وریگ بیابان
بستند او را و لشکرش بشکستند لشکر شاهنشاه مظفر ایران

تاریخ وقوع این حادثه بضبط منتظم ناصری سال ۱۲۷۱ قمری است. يك سال قبل از این واقعه یعنی در سال ۱۲۷۰ روزی قصیده ای بس غرا در پیشگاه ناصرالدینشاه انشاد نمود و بلقب شمس الشعرائی مفتخر گردید. ناصرالدینشاه

شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه را مأمور تسخیر هرات نمود پس از محاصره شهر مفتوح شد برای این فتح نمایان یعنی گشودن شهر هرات سروش قصیده ساخت که مطلعش اینست :

شهر هری مسخر شاه و ستاره یار (۱)

ایغیرت ستاره بر این مژده می بیار

در همین سال بود که سروش به لقب خانی که از القاب مهم وقت بود ملقب و سرافراز گردید .

ممدوحین سروش ، غیر از پیغمبر اکرم و ائمه هدی که بخش عمده اشعار ویرا تشکیل میدهد اهم ممدوحان وی عبارتند از حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر شفتی معروف بسید بزرگ - نایب السلطنه عباس میرزا - محمد شاه - ناصرالدینشاه (هم هنگام ولیعهدی و هم موقع سلطنت) میرزا تقیخان امیر کبیر ، میرزا آقا خان نوری صدراعظم ، شاهزاده محمد محسن میرزا . ممدوحان او را آقای همائی در مقدمه دیوان مطبوع جمعاً ۲۵ تن برشمرده اند .

تالیفات سروش

سروش علاوه بر دیوان اشعار که جمعاً از قصیده ، غزل و مسمط بالغ بر - ۱۲۱۷۰ بیت جمع آوری شده و بچاپ رسیده است کتابی در مصائب اهل بیت اطهار بیجر مثنوی مولوی سروده که روضه الاسرار نام دارد . این کتاب یکسال پس از

۱- این شعر در همه جا حتی در دیوان چاپی که باهتمام آقای دکتر محبوب سلمه الله تعالی بهمین صورت دیده شده : شهر هری مسخر شاه و ستاره یار یعنی با داشتن واو بین شاه و ستاره . حقیر را عقیده آنست که اگر بصورت اضافه یعنی شاه ستاره یار بخوانیم ارجح باشد باین معنی که شاهی که ستاره اقبال با او یاراست تا شاعر چه گفته باشد و صاحب نظران کدام يك را بردیگری ترجیح دهند .

فوت شاعر در مطبعه سنگی تبریز بسال ۱۲۸۶ بچاپ رسیده است .

دارم اندر دست خونین خامه‌ای تا که بنویسم مصیبت نامه‌ای
دیگر رساله‌ایست مشتمل بر شصت بند مرثیه در رثای اهل بیت که بدعای
ناصرالدینشاه ختم نموده است .

سوم مثنوی موسوم با ردی بهشت بوزن شاهنامه فردوسی در سرگذشت خاتم
انبیاء و شرح غزوات امیرمؤمنان در عهد پیغمبر . نظم این کتاب در اوایل عهد
ناصرالدینشاه حدود ۱۲۷۰ که چهل و چند ساله بوده آغاز شده است و بنا بر -
استدراک آقای دکتر جعفر محجوب که باهتمام ایشان کلیه آثار سروش بچاپ
رسیده مثنوی مزبور ترجمه جلد دوم حیوة القلوب مجلسی است که عیناً بنظم در
آورده و گویا فرصت اتمام آنرا نیافته است .

دیگر از تألیفات وی اشعار است از الفلیل و لیله که بمناسبت هر فصلی ۲۰
رباعی و یا غزلی سروده است که صورت ترجمه دارد .

یکی هم شمس المناقب نام دارد مشتمل بر ۶۹ قصیده در مدایح و مناقب
پیغمبر اکرم و ائمه دین علیهم السلام . این قصاید بضمیمه ۲۱ غزل باهتمام میرزا
ابراهیم مشتری خراسانی بسال ۱۳۰۱ قمری چاپ شده است .

سبک سروش

سروش یکی از بزرگترین شعرای عهد قاجار است که اشعارش از نکات
فلسفی متقح است و آثارش با یک سلسله احساسات شاعرانه و رقیق قلبی پرورش
یافته وی از شعرای کلاسیک بشمار می آید و در سبک شاعری پیرو اساتید کهن
مخصوصاً فرخی و امیر معزی بوده و در اقتضای بآن دو پیشوای بزرگ بخوبی از
عهد برآمده و گاهی از قصایدش با آثار آندو استاد مشتبه میشود .

دانشمند محترم آقای همائی در مقدمه دیوان سروش نوشته اند اگر این تناسخ

بقول خود سروش نکوهیده نبودی گفتمی که جان فرخی سیستانی که او را در عجم همسنگ ابو فراس در عرب گفته اند پس از حدود هشت قرن در پیکر سروش اصفهانی حلول کرده یا امیرالشعراى معزى بعد از هفتصد و چند سال سراز گریبان شمس الشعراء بیرون آورده است و اگر هر کدام از گویندگان عهد قاجار را به یکی از اساتید سلف مانند کنیم چنانکه مثلاً صبا را به عنصری، وصال را بسنائی، نشاط را به حافظ و هما را بسعدی و قآنی را به لامعی و انوری بی شبهه سروش را باید بفرخی تشبیه کرد و مجدد سبک فرخی شمرد.

معاصران سروش عموماً طریقهٔ قدما را پیروی کرده اند و در میان آنها تنها سروش را میتوان یافت که از پیروی صرف قدمی فراتر نهاده برخلاف غالب معاصران کوشیده است که بزبان شعراى غزنوی سخن سرائی کند و معانی جدید را در الفاظ ساده و حتی الامکان پارسی زبان رودکی و فردوسی بکار برده بنحوی در این روش پافشاری از خود نشان داده که اغلب قصایدش با چکامه های فرخی سیستانی اشتباه میشود و نقادان سخن را بشبهه می اندازد.

با مطالعهٔ دیوان وی بخوبی میتوان دریافت که سروش بیشتر از قصاید خود را باستقبال و اقتفای شعراى کهن سروده و دربارهٔ قصاید نام آنان را بصراحت بیان میکند و در بعضی اسمی نمیبرد تنها از سیاق عبارت میتوان پی برد. شعرائی که مورد پیروی سروش واقع شده اند عبارت هستند از رودکی، ابوالفرج رونی، فرخی، خاقانی، امیر معزى، منوچهری، عثمان مختاری، عمیق بخارائی، انوری و کسائی و انصاف آنست که در این استقبال ها بخوبی از عهده برآمده و گاهی بر آنان سبقت جسمه است گویا سروش خود بپایهٔ و مایهٔ سخن خویش بخوبی پی برده و چندین جا چنانکه شیوهٔ شعرا است برتری و تفوق خود را یادآور شده از جمله در همان قصیده که در صدر مقال

بپارهٔ ابیات آن اشارت رفت میگوید :

یگانۀ فن خویشم بروزگار امیر

چنانکه نابغه در روزگار نعمان بود

و باز در قصیدهٔ دیگر :

جوود تو داماد و طبع من چو عروس است

بهر عروسی چنین چنان به داماد

در دلم آید که این عروس نکوروی

خاطر داماد را پسند نیفتاد

شاعری و مبرمی است هر دو بهم لیک

ایزد این خوی در نهادم نهاد

بودی اگر عنصری کنون بنوشتی

بر سر هر بیت من که قال الاستاد

و در جای دیگر گفته است :

اگر چه خویش ستودن رعونت است ولی

گهی شود که بود مرد از این صفت ناچار

هزار شکر که بر درگه ملک امروز

فراهمند همه شاعران مدح گذار

پیمبرانرا هر یک فضیلتی است ولی

چگونه گردد هر تن پیمبر مختار

چو شمس روی نماید نجوم را چه خطر

چو من زبان بگشایم که را سرگفتار

ارزش ادبی آثار سروش

اکنون که تا حدی بشرح چگونگی احوال شاعر و ممدوحان و تألیفات و سبک او آشنا شدیم جا دارد که آثار او را از لحاظ ارزش ادبی مورد دقت قرار دهیم و بنقد و انتقاد پردازیم :

آثار سروش چون غالباً شامل مدایح سلاطین و شاهزادگان است در نظر پاره از منقدان چندان ارزشی ندارد ولی اگر مقتضیات زمان شاعر را در نظر بگیریم خواهیم دید که مدیحه سرایی جزء لوازم ضروری زندگانی آن دوره محسوب می‌شده و اگر مدح خوانی گناه باشد عموم شعرای دوره قاجار با استثنای یکی دو نفر در این باب گناهکارند و تنها سروش مرتکب این خطا نشده است . مقتضای دوره پرشکوه سلاطین قاجار که خود نیز از شاعری بی بهره نبوده اند غیر از این نتواند بود که شعرا برای کسب معاش بمدیحه سرایی پردازند . هنر هنر است امروز مقتضای هنرمندی آنست که فلان خواننده یا نوازنده هنر خود را به معرض بیع و شری قرار دهد و از این راه کسب عزت ، شهرت و مکننت بنماید یک روز هم اقتضای آنرا داشته که با مدیحه گوئی امرار معاش کنند بلی ممکن است دوره هم پیش آید که هنر خوانندگی و نوازندگی را بباد سخریه گرفته و آنرا مردود و بی ارزش بشمارند .

پس با توجه بمحیط و اقتضای زمان و مکان و اینکه هنر شاعر از راه مدیحه سرایی ظاهر میشود باید اذعان کنیم که تقصیری متوجه سروش نیست و لازمه یک زندگی مرفه که مأمول به عموم افراد بشر است این بود که بمدح سلاطین و شاهزادگان وقت پردازد و عزت و حرمت بهم رسانیده و مال و مکننتی بیندوزد . از این نظر که بگذریم در دیوان سروش بمسامحاتی برمیخوریم که گرچه ارزش

آثار او را بهیچوجه نکاسته اما از نظر نقد ادب خالی از عیب نیست شاید هم این مسامحات از نظر خود شاعر مهم نبوده و یا اگر بوده مقام خود را والاتر از آن میدانسته که مورد انتقاد واقع شود .

شعرا گاهی با تعمد خطاهائی مرتکب میشوند و در جنب مراتب والای شاعری خویش آنرا جایز می‌شمارند مثلاً قآنی که مردی حکیم و درس خواننده بوده در یکی از مسمطات معروف خود نسبت بمدوح چنین گوید :

خنده تو گاه خشم خنده شیر نر است

هر که نگرید از آن خنده ز شیر اشیر است

قافیه گو جعل باش جعل زمن درخور است

حشمت من در سخن صدره از آن برتر است

کز پی يك طبيتم خصم کند گیرودار

در باب ذکر مسامحات ادبی سرش این خود محتاج بمقالت مفصل دیگر است که بتفصیل مورد دقت قرار گیرد فعلاً بهمین جا گفتار خود را پایان داده و خوانندگان محترم را بدیوان شاعر احواله میدهیم که از اشعار آبدار این شاعر بزرگوار بهره‌مند و برخوردار شوند .

اصفهان تیرماه یکم هزار و سیصد و چهل و سه

پسر چون زده بر گذشتش سنین	ز نامحرمان گو فراتر نشین
بر پنبه آتش نشاید فروخت	که تا چشم بر هم زنی خانه سوخت
(سعدی)	